



غزل بکر

لله ایرانی

هوای یک غزل بکر توی سر دارم
تمام قاغیه را توی صفحه می کارم
دوباره طی شدن لحظه های بی تو و من
ردیف های مردد درون افکارم
اصول و قاعده ها از دلم فبر دارند
من از تمامی اشعار بی تو بیزارم
چقدر زل بزنم توی رد پاهایت
قدم قدم زدنم را درست بشمارم
بذار هس کنم این بار مال من شده ای
پر از نبود تو هستم و بی تو می بارم
کدام ضیغه شعری که سوم من شده ای
تو تلیه گاه منی شانه هات کم دارم

بفواب توی غزل شک نکن به لا لایم
بذار فواب تو را بیش از این نیازارم



از ابتدای حضور تو

هر مردیه قربانی زاده

تو تکرار می شوی میان واژه های شعره
قدم می زنی
می نشینی
به من فیره می شوی
می فواهی شهر مشمهايت را نقاشی کنم
سوژه ها فود را گم می کنم
فجالتی می شوند
و تو لبند می این
- به کلمه هایی که از توصیفت عابزند
به انتهای شعر می (سم)
می ایستی
از کناره د می شوی
نیمه های راه بر می گردی
و دوباره «نگاهم می کنم»
همله را تمام می گنم و مثل همیشه... می (وی...)



از جاران خاطره دارم

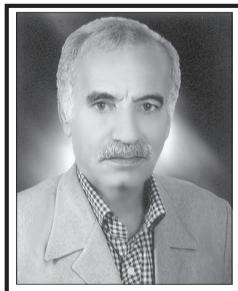
حکیمه رزمی

دوباره نم نم باران و یاد خاطرات گذشته،
خاطرات آن روز که شانه به شانه قدم بر دل
باران زده خاک می گذاشتیم. آن روز را دوست
داشتیم، همچنان می بارید.
ای کاش من و تو هیچ وقت از هم جدا نمی شدیم.
روزی که تو با فریاد بی صدایت، آهنگ زیبای
عشق را در گوشم زمزمه کردی و گفتی دوست دارم و هرگز تو را
تنها نخواهم گذاشت، اما حیف از آن احساس که برخاسته از دل بی-
ریای آسمان بود نه دل سنگی تو.



هاشم افشار

نیايش دختر خوب و قشنگ
گل ماه صیام و سرخ رنگ
به دنیا آمدی در بیست و سوم
در این ماه مبارک ماه مردم
به تو دارم علاقه غنچه هی ناز
چو می خندی شوی مانند گل باز
کنون گشته سه ساله دختر من
بود میلاد تو فرخنده برم
گل خوبی ما مرحوم بابا
به تو خیلی علاقه داشت آقا
خدار حمت کند او را در این ماه
چو می دیدت تبسم داشت همراه



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه
ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

قادصدک

پروین باقری

قادصدک آمده بود

خبری داشت برام از تو

گفتم ای قاصدک خوش خبرم

بگو از یار که من منتظرم

قادصدک گفت تو را دیده که با یار نشستی در باع

گفتم او یار نداشت

که نشینند با او

راست گویی، بگو آن باع

یا که آن یار کجاست؟

قادصدک گفت چه را می خواهی؟

گفتم ای قاصدک زیبایم

من ن تو

فقط از یار خبر می خواهم

قادصدک گفت که من

- خواهم رفت

تا غروب دیگر

منتظر باش که من می آیم

قادصدک رفت و مرا در شک و تردید

- گذاشت

کی رسد لحظه دیدار

- که دل قاب نداشت

در غروب دیگر

قادصدک آمد و گفت:

جان پروین بیا تا بروم

با هم آن روز شدیم

راهی و رفیم

- به گلزار خیال

ناگهان

قادصدک گفت:

- رسیدیم، این باع

برو آن گوشه باع

منتظر باش که او می آید

گفتم ای قاصدک

توى این باع بزرگ

توى این شب، مگذار

- تنهایم

قادصدک گفت که حال

من کنارت هستم

ولی این را تو بدان

که همیشه، همه جا تنهایی

گفتم ای قاصدک خوشحالم

چونکه دیدم امشب

- یار من خوشحال است

